



درسهائی از نهج البلاغه خطبه ۲۳۰

قسمت دوم

سفارشهای

امیرالمؤمنین (ع)

(۲)

آیت الله العظمی منتظری

... أَعُوذُ بِاللَّهِ فَتَرَكُوا، وَتَعَرَّضُوا لِأَخِيهِ
فَأَمَّهَلَكُمْ، وَأَوْصِيَكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِفْلَالِ الْفَعْلِ عَنْهُ، وَدَاشَانِي
كَيْتَ عَفَانِكُمْ عَمَّا لَيْسَ بِفِعْلِكُمْ، وَطَعْنِكُمْ فِيهِمْ لَيْسَ بِهَالِكِكُمْ؟

در شماره گذشته، قسمت اول از سفارشهای امیرالمؤمنین (ع) به مردم را مورد بحث قرار دادیم و اینکه به دنبال سفارشهای آن حضرت: «أعورتم له فستركم».

کارهای زشت خود را برای او آشکار کردید و او شما را پوشانید.

ستار العیوب

خداوند متعال که بر شما ممت نهاد و آن همه نعمتهای

فراوان را بر شما ارزانی داشت و با رحمت خود شما را تدارک کرد، یکی از آن نعمتهای بی شمار خداوند، همین است که شما کارهای زشت و قبیح انجام می دهید و آنقدر گناه و معصیت از شما سر می زند و خداوند با فضل و رحمتش، آنها را از دیدگان مردم می پوشاند چرا که خدا ستار العیوب است.

عورت به معنای چیزی قبیحی است که باید پوشانده شود و در اینجا تمام گناهان و معصیت ها به عنوان عورت یا چیزی که عیب است ظاهر شدن آن آمده است. هر چه ما تخلف کنیم از فرمان خدا و هر چه در برابر او خود را به گناه آلوده سازیم، کار عیب و زشت انجام داده ایم و اگر بنا بود هرگناهی که ما مرتکب می شویم انسانها بر آن واقف شوند، آبروی ما می رفت و نمی توانستیم بین مردم زندگی کنیم و خداوند که ستار العیوب است این عیب ها و زشتی ها را پوشانده است و این چه نعمت بزرگی است که هرگز کسی نمی تواند آن را شکر و ستایش کند.

«و نعرضنم لأخذہ فأمهلکم».

خودتان را در معرض اینکه خدا شما را مواخذه کند قرار دادید ولی به شما مهلت داد.

ایشقدر کارهای خلاف و جرم از شما سرزد که جا داشت خداوند در هربار شما را مورد مواخذه قرار دهد و کبفرتان دهد ولی همواره به شما مهلت داده است تا اینکه شاید به خود آئید و از کارهای زشت خود پشیمان شوید و توبه کنید و به سوی او باز گردید. پس نباید از این مهلت هایی که خدا به شما داده است، سوء استفاده کنید که یک وقت شما را خواهد گرفت، «أخذنم غزیرنم فمهلکم»، و آنگاه فرصت بازگشت و توبه نخواهد داشت. در اینجا یک نکته اخلاقی نهفته است که قابل توجه برادران و خواهران بویژه جوانان پرشور انقلابی است:

افشاگری نکنید

در روایات معصومین علیهم السلام به ما دستور داده اند که اخلاقمان مانند اخلاق پروردگار باشد «تخلقوا بأخلاق الله». یکی از صفت های خداوندی «ستار العیوب» بودن است. خداوند کسی را به زودی مفتضح نمی کند و کارهای زشت او را برملا نمی سازد. اینکه برخی از افراد از مسئولین یا سخنرانان

می خواهند: افشاگری کنید!! افشاگری یعنی مفتضح و رسوا ساختن افراد و این کار پسندیده ای نیست، تنها در موردی صحیح است که یک نفر فاسد می خواهد متصدی پستی مهم شود و اگر افشا نگردد به ضرر جامعه تمام می شود، آن هم به اندازه ای که آن شخص فاسد به پست نرسد، پس حتی در چنین مواردی که به ضرر جامعه است، افشاگری محدود رواست اما اگر یک نفر تحت شرایطی در گذشته - مثلاً - رئیس دانشگاه بوده و نخست وزیر وقت یا شاه خائن به دانشگاه رفته و او ناچار به ملاقات شده است، اکنون او را در منگنه قرار دهیم و او را رسوا سازیم، نه تنها به زیان جامعه است که گناهی است بس بزرگ، از آن گذشته حتی اگر کسی در گذشته کژیها و انحرافات داشته ولی اکنون واقعاً خدمتگزار است و از گذشته اش پشیمان، چنانچه تخصصی دارد و در یک دانشکده یا کارخانه می توان از او استفاده کرد، نباید گذشته را به رخ او کشید، بلکه باید مجال بهتر اندیشیدن و بهتر کار کردن را به او داد تا جامعه از یک انسان متخصص و فهمیده و با تجربه، بهره ببرد. «تخلقوا باخلاق الله» برای همین است که اخلاق الهی را سرمشق خود قرار داده در رفتارها و کردارهای روزمره مان مورد استفاده قرار دهیم، نه اینکه بسنده کنیم به نوشتن و خواندن آنها. این یکی از اخلاق الهی است که عیبها و نقص ها را می پوشاند و آبروی مردم را نمی برد و ستار العیوب است و این خداوند است که در قرآن می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ لَا تَقْسُطُوا مِن زَنبِ اللَّهِ
إِنَّ اللَّهَ يُغَيِّرُ الذَّنْبَ كُلَّهُ جَمِيعًا».

ای کسانی که زیاده روی و اسراف بر نفس خود کرده اید، از رحمت خدا نومید نگردید که همانا خداوند تمام گناهان را (در صورت توبه و بازگشت) می آمرزد. بنا بر این، اگر انسانی در جامعه ما باشد که در گذشته کج رویهائی داشته و اشتباهاتی از او سرزده و اکنون به اشتباهات خود پی برده و در صدد جبران گذشته اش می باشد و می خواهد به جامعه و اسلام خدمت کند و در محیطی است که جامعه به او نیاز دارد یا حتی اگر نیاز هم نداشته باشد، حال می خواهد خدمت کند، اگر تشخیص دادیم که اکنون هدفش خدمت است، نباید گذشته اش را به رخش بکشیم و اگر کسی افشاگری کرد و شخصیت او را در جامعه خرد و متکوب کرد و آبروی او را ریخت، برخلاف اسلام و دستور خدا عمل کرده است، مگر چه

کسی است که هیچ عیب و نقصی ندارد؟ مگر جز انبیاء و معصومین علیهم السلام که خداوند آنها را از هر رجس و ناپاکی بدور داشته و تطهیر نموده است، کسی می تواند ادعا کند که هرگز گناه و معصیتی از او سرزده و هیچ عیب و نقصی ندارد؟

پس حال که خداوند به ما رحم کرده و عیب ما را می پوشاند، ما نیز باید نسبت بهمدیگر چنین رفتاری داشته باشیم، عیبهای یکدیگر را افشا نکنیم، شاعر عرب می گوید:

كَلِمَةُ الْعَرَبِ نَبْلًا أُنْ تَعَدَّ مَعَايِمَهُ. در بزرگواری شخص همین بس که عیوبش را بپوشاند.

البته اگر کسی پیدا شود که نه تنها با انقلاب بدبین است بلکه در فکر توطئه و کارشکنی است و اکنون نیز می خواهد توطئه کند و اگر به پستی برسد به اسلام و انقلاب ضربه می زند، در اینجا باید جلوی او را گرفت و نگذاشت به پست و منصبی دست یابد، و در صورتی که آدم درستی نیست و هدفش خدمت نمی باشد ولی قصد توطئه ای ندارد باید بهمان اندازه که به منصب نرسد، او را فقط نزد مسئولین مربوطه افشا کرد نه اینکه در دنیا آبروی او را بسریم و او را رسوا سازیم. و اگر کسی در گذشته کارهای ناشایسته داشته و اکنون متوجه شده و توبه کرده است نه تنها نمی شود او را رسوا کرد و گذشته اش را برای دیگران افشا نمود که باید از او دفاع نیز کرد.

و در کوتاه سخن، از غیبت کردن و گذشته های دیگران را افشا نمودن و بدبها و عیوب افراد را بازگو کردن جداً پرهیزید که این گناهی است بزرگ و کیفرش مضاعف است، و بهمین دلیل در روایت آمده است که غیبت از زنا بزرگتر و شدیدتر است. یا اینکه زنا از گناهان کبیره و بسیار زشت و پلید است، با این حال، غیبت از زنا شدیدتر و بدتر معرفی شده است زیرا در زنا دو نفر ممکن است به وادی سقوط کشانده شوند ولی در غیبت چه بسا جامعه ای به سقوط کشانده شود.

و همین افشاگریهای ناروا و بیجا است که گاهی انجام جامعه را از بین برده، مردم را به همدیگر بدبین نموده و موجب تشقت و تفرقه می گردد. و در اثر همین افشاگریها چه بسا افراد متخصص و ماهر کنار زده شوند و بجای آنها افرادی متملق و بی خاصیت سرکار بیایند که خطر اینها از خطر توطئه گران اگر بیشتر نباشد، کمتر نیست.



بزرگمان را خواهند گرفت و هروقت اجل ما در دنیا تمام شد به سراغ ما خواهند آمد، پس چه طمع بیجانی است اگر توقع داشته باشیم که به ما مهلت دهند زیرا یک آن به ما مهلت نخواهند داد.

داستان حضرت سلیمان «ع» را کراراً شنیده‌اید که جن و انس مسخرش بودند و اسیر و بساد تحت فرمانش بود، روزی اظهار خستگی کرد، برای استراحت و آسایش به کاخ خود رفت و از دربانان و پاسداران خواست هیچ کس را در آن روز راه ندهند تا دمی به آرامش و آسایش بیاساید و رفع خستگی کند. ناگهان جوان خوش سیمایی نمایان شد گفت: من دستور داده بودم کسی را امروز راه ندهند، کی تو را به اینجا راه داد؟ آن خدائی که تو را خلق کرده، مرا ماموریت داد که به دیدارت بیایم.

- تو کیستی و از من چه می خواهی؟
- من آمده‌ام قبض روحت کنم. عمرت به سر و اجلت فرا رسیده و باید فوراً تو را قبض روح نمایم.
- امروز را خواستیم به استراحت بگذرانیم!
- تاخیر لحظه‌ای روا نیست. (روح حضرت را فوراً قبض کرد).

بنا بر این، وقتی بنا باشد، سلیمان با آن عظمت و بزرگواری را اجازه لحظه‌ای زندگی پس از فرارسیدن اجل ندهند، ما چه طمع داریم که مهلت بگیریم. وانگهی جنود مرگ نیز از سوی خدای بزرگ ماموریت دارند و از خود نمی‌توانند بذل و بخششی کند! لذا توقع مهلت دادن از آنان، بیجا و ناروا است. تنها انسانهای پاک از مرگ هرگز هراس ندارند و هر دم فرا رسد با آغوش باز از آن استقبال می‌کنند که به حساب و کتاب خود در دار دنیا رسیده باشند و آمادگی کامل برای زندگی جاودان داشته باشند و تمام وسائل زندگی را برای آن عالم فراهم آورده باشند، همچنان سرور و راهبرشان علی علیه السلام که فرمود «والله لاین اسی طالب آنس بالموت من العفل بشدی امة» - بخدا سوگند، فرزند ابوطالب به مرگ مانوس تر است از کودک به پستان مادرش.

خداوندا ما را توفیق ده که توشه آخرت را با خود برداریم و هنگام فرارسیدن مرگ و آغاز زندگی جاودان، از آن روی گردان نباشیم.

«و اوصیکم بذکر الموت و اقلال الغفلة عنه».

و شما را سفارش می‌کنم به یاد مرگ باشید و کمتر از آن غفلت ورزید.

به یاد مرگ باشید

اقلال از ماده قَلْتُ، مصدر باب افعال است یعنی کم غفلت کنید از مرگ. راستی اگر ما یقین داریم که خواهیم مرد و زندگی در دنیا موقتی است و به پل می‌ماند که بر روی آن باید عبور کرد تا به آخرت رسید، و اگر معتقدیم در روز قیامت که حتمی است و خواهد رسید، به اعمالمان رسیدگی می‌شود و تمام بدیها و خوبی‌های ما، مورد محاسبه دقیق قرار می‌گیرد، این اعتقاد سبب می‌شود که مقداری چشم و گوش خود را بازکنیم و تندروری و زیاده‌روی نکنیم و بیشتر به یاد مرگ باشیم و آن را به فراموشی نسپریم.

«و کیف غفلتکم عما لیس بفلکم و طمعکم فیمن لیس بملکم».

و چگونه غفلت می‌کنید از چیزی که هرگز از شما غافل نیست و چگونه طمع دارید از کسی که هرگز شما را مهلت نمی‌دهد!

برخی از افراد را دیده‌ایم که می‌گویند: اینقدر یاد مردن نکنید و ما را به وحشت نیاندازید!! اگر این غفلت از مرگ سبب می‌شد که مرگ نیز از ما یادش می‌رفت و غفلت می‌کرد، چه خوب بود ولی شما که می‌گوئید اسم مرگ را نیاور، بر فرض تو غفلت کنی یا خود را به غفلت و فراموشی و ادار سازی، مرگ که هرگز از تو غفلت نمی‌کند و هروقت اجلت فرا رسد به سراغ تو خواهد آمد و یک آن هم به تاخیر نمی‌افتد «اذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون» پس چرا توبه فکر مرگ نباشی که توشه قیامت و زندگی جاودانت را فراهم سازی. حال که مرگ حتمی است و هیچ راه فراری از آن نیست و وقت و موعدهش نیز معین نشده است، پس چرا خود را برای آن آماده نسازیم و حال که مرگ از ما غفلت ندارد چرا ما از آن غفلت کنیم؟ و همچنین اند جنود مرگ و حضرت عزرائیل که سراغ کوچک و